

نقد و بررسی کتاب

م. ف. فرزانه - فرانسه

کثیر اقلیت ها و قلیل اکثریت ها

بر سبیل انتقاد

اقلیت ها *

محمدرضا خوبروی پاک

مجموعه مفاهیم علوم اجتماعی

انتشارات شیرازه - تهران، ایران

هرآینه به فهرست کتاب هایی که ماخذ این اثر دکتر خوبروی بوده توجه کنیم، می بینیم که گویا موضوع آن در زبان فارسی بی سابقه است. در صورتی که برای ایران و ایرانی ها چنین مطلبی می بایست اهمیت فوق العاده داشته باشد. مگر نه اینکه ایران، تا بیست و چند سال پیش صفت با مسمای "شاهنشاهی" می داشته و متشکل از "اقلیت ها" است؟

خوبروی این کمبود را به صورت یک رساله قابل بحث در دانشگاه ها تهیه نموده است و باید اعتراف کرد که کوشش او جای تقدیر دارد. آیا تاکنون چنین موضوع حساسی را در ایران تحریم کرده بودند، یا آن را ناچیز می شمرده اند که در قالب علمی مطرح نکرده اند؟ یا در این باب پژوهش هایی وجود دارد که نویسندگان از آن یاد نمی کنند؟ در صورتی که موضوع اقلیت ها در دنیای امروز به صورت مسئله حادی جلوه گر است. ازدیاد جمعیت در بسیاری از نقاط جهان، اقلیت های کهن را به صورت ملت های چشمگیری در آورده است که هر یک در شناختن و شناساندن

خود به دیگر ملل صاحب دولت، کوشا هستند و موضوعی است که از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اهمیت فوق العاده افته است.

تا همین اوایل قرن بیستم، بسیاری از اقلیت ها نه تنها ادعای استقلال نداشتند، بلکه خواستار خودمختاری هم نبودند؛ زبان، مذهب، اختیار سیاسی و به طور کلی فرهنگ خود را ناچیز میپنداشتند و بسا این اصول تشکیل دهنده یک ملت را پنهان می داشتند تا سرکوب نشوند. چرا که هرگونه ابراز خصوصیت، نوعی سرکشی محسوب می شد و ادعای حق و حقوق ملی برایشان مردود بود. در واقع اقلیت ها در یک نوع استعمار قانونی به سر می بردند. فقط بعد از جنگ ۱۹۱۴ و مخصوصاً جنگ جهانی دوم بود که به علت استقلال یافتن بسیاری از کشورهای مستعمره، به اقلیت های بزرگ اجازه داد که خودنمایی کنند و به قیمت سرکوب های خونین، شخصیت خود را ظاهر سازند. البته این وضع که در طی سال ها تشدید یافت، علل بسیار داشته و دارد. ازدیاد جمعیت، هشیاری ملل دست نشانده، ضعف کشورهای استعماری، رشد سریع رسانه های جمعی و تحول طبیعی جوامع از جمله این علل محسوب می شوند.

خوبروی، ضمن آنکه جنبه تاریخی اقلیت ها را در نظر می گیرد، مبحث مهمی را به تعریف " اقلیت ها" و خواسته های ایشان می پردازد. او می گوید: " اگر در اروپای قرون وسطا (۱۴۵۳- ۴۹۵ م) سیاست و دین کاملاً به یکدیگر وابسته بودند. ... اقلیت های موجود، اقلیت های مذهبی بودند. از اواخر سده شانزدهم است که به سبب پروتستانتیسم، از قدرت حکومت مذهبی کاسته شد و "ناسیونالیسم، به علت مرزبندی های سیاسی با مذهب پادشاهان، اهمیت یافت." تا اینکه " در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم بیشتر شکل گرفت."

اما این تشکل اصل مساله را نه تنها حل نکرد، بلکه در بسیاری از کشورهای تازه به دولت رسیده، آن را بغرنج تر نمود. نمونه های بسیاری می بینیم که وجود و خواسته های برحق اقلیت ها موجب نزاع، کشتارهای دسته جمعی و حتی جابه جا کردن آنان از زادگاه خود بوده اند. به حدی که بعدازجنگ جهانی دوم، که می بایست بر مبنای اعلامیه حقوق بشر، حقوق اقلیت ها به رسمیت شناخته شود، بزرگانی چون چرچیل معتقد بودند که سودمندترین روش برای صلح عبارت است از جابجایی اقلیت ها، تا از آشوب جلوگیری شود! چنین عقیده ای نشانه نفی حقانیت اقلیت ها و انکارکردن وجود گروه مردمانی است که مخلوق جامعه و تاریخند.

خوبروی سپس به معیارها و عواملی که مشخص کننده وضعیت ویژه هر گروه است می پردازد و مشکلات ویژه هر یک از عوامل را نیز در نظر می گیرد تا مبدا صفت " اقلیت" فقط به تعداد کم

افراد در مقابل گروه اکثریت در داخل مرزهای یک کشور اطلاق شود. زیرا "اعلامیه حقوق بشر در مورد ممنوعیت اقدام های تبعیضی، هیچ تعداد و درصدی را برای مشخص کردن گروه اقلیت در نظر نگرفته است." درحالیکه وجود اقلیت، از دیدگاه علوم سیاسی، یکی از شرایط دموکراسی است و چنین رژیم هایی وظیفه دارند که حقوق اقلیت ها را به رسمیت بشناسند.

حالا باید دید که "اقلیت" به چه گروهی اطلاق می شود؟ به عقیده خوبروی، اقلیت گروه فعالی است که "با فرهنگ زدایی از سوی اکثریت و یا همانند شدن با آنان مخالفت می کند" و از نظر جامعه شناختی آن ها را گروهی می داند که "زیر سلطه گروه حاکم بوده، از مشارکت فعال در جامعه محرومند و دارای احساس و آگاهی جمعی هستند." نویسنده تعریف اقلیت را تعمیم می دهد و "جنبش دانشجویان، هواداران حقوق زنان و یا یک گروه قومی" را نیز در زمره اقلیت ها نام میبرد. و این تعمیم به قدری دایره معنای اقلیت را وسیع می کند که خوبروی، ناچار است اعتراف کند که برای اقلیت ها "هیچ تعریف دقیقی نمی توان به دست داد... زیرا هر یک از آنان دارای بعدهای متفاوتی هستند." اما خوبروی در دیباچه همین کتاب می نویسد: "در روزگار ما، اقلیت هایی وجود دارند که جزو گروه فرادست جامعه هستند."

بنابراین، نکته جالب در این است که باید از "دو نوع اقلیت" نام برد: یکی اقلیت توسری خور و پایمال شده و دیگری اقلیت صاحب قدرت و بیدادگر. خوبروی کار خود را بر پایه پژوهش در احوالات گروه اول گذاشته و متأسفانه کمتر به وضع گروه دوم - که به علت موندیالیسم امروز به آن دچار است توجه داشته است.

اگر بخواهیم به طور اجمال این دو گروه را بررسی کنیم، می بینیم که در دنیای پیش از جنگ اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) که در بیشتر نقاط حکومت های پادشاهی و ملوک - الطوائفی موجود بود، کلمه اقلیت به گروه هایی اطلاق می شد که با وجود داشتن مذهب، زبان و فرهنگ - به معنای اعم کلمه - در داخل و تحت سلطه کشورهای مستقل بودند. ریشه این اقلیت ها شکل های مختلف داشت که بطور کلی ناشی از عواقب جنگ های استعماری بود. اقلیت ها گروه هایی بودند که ا به سبب نقل مکان اجباری - برای مثال، ارمنی هایی که در زمان صفویه به اصفهان کوچ داده شدند - و یا به علت تقلیل تدریجی - مانند آشوری ها در عراق و سوریه در کنار اکثریت ساکن، به سر میبردند. به این جهت قبایل و طوایف و ایل ها را نمی توان جزو "اقلیت" ها به شمار آورد. اینان اهل همان نواحی بودند که زادگاهشان بود. حتی یهودیان ایرانی را نمی توان اقلیت نامید، چرا که گذشته تاریخی ایشان از تاریخ کشور ایران جدا نیست (رجوع شود به تورات، قسمت الی درباره فتح بابل و آزادی ملت یهود توسط کورش کبیر و داستان استر و مردخای در این کتاب).

مهرگان

در اینجا بد نیست از روش کورش یاد کنیم که نخستین بزرگ مردی بود که احترام به فرهنگ و مذهب سرزمین‌هایی را که بر آن چیره می‌شد لازمهٔ سیاست خود دانست (رجوع کنید به استوانهٔ سنگی که در بریتیش میوزیوم لندن وجود دارد) و بنای اداره و کشورداری را به نحوی پایه نهاد که مهمترین سهم ایران در رشد تمدن جهانی محسوب می‌شود.

این یادگار کورش آنچنان در ضمیر ایرانی‌ها برجای مانده که کمتر ملتی هست که مانند ایران اقلیت پذیر باشد. هرگز فراموش نمی‌کنم که فقط از روزی که در پنجاه و سه سال پیش به فرانسه وارد شدم، معنی "راسیسم" یا نژادپرستی را آموختم. (در ایران) شاگردان مدرسهٔ ما ارمنی، آسوری، یهودی، مسلمان و ایلاتی بودند و ما هرگز به اصالت ایشان نه تنها توهین نمی‌کردیم، بلکه به آن بی‌توجه بودیم. برعکس فرنگ، که از نانوا و بقال گرفته تا استاد دانشگاه و نویسنده و شاعر، نخستین سوالی که از شما می‌کنند این است: "کجایی هستی؟"

البته رفتار دولت‌های ایران نسبت به اقلیت‌ها همیشه انسانی و بشردوستانه نبوده است. اگر مردم قابلیت همزیستی با گروه‌های کوچکتر و ضعیف‌تر را داشتند، دولت‌ها برای حفظ منافع خود، از تفاوت بین گروه‌های مختلف به سود خود استفاده کرده‌اند. تعصب مذهبی‌ای را که صفویه برقرار کرد فراموش شدنی نیست. باید اذعان کرد که کوتاه‌ترین راه برای کسب قدرت مطلق، همانا پایمالی حقوق انسانی گروه‌های کوچکتر است. ناسیونالیسم مطلق آزادی‌کش، با به وجود آوردن احساس برتری اکثریت براقلیت به دست می‌آید و در این راه، تعصب مذهبی بهترین یار و یاور چنین ناسیونالیسمی است. مگر نه اینکه جنگ‌های سی‌ساله در اروپا به خاطر مذهب بود و بیشتر از آن، جنگ‌های صلیبی سه قرن به درازا کشید؟

نزدیکتر به ما، چند دولت نیرومند و استعماری، با ناسیونالیسم افراطی، مساله‌ای به نام "مسالهٔ اقلیت‌ها" به وجود آوردند و انواع تعاریف را وضع کردند تا برتری خودشان را به ملل کم‌تعدادتر تحمیل کنند. وگرنه، تا پیش از جهانگشایی اینان، در کنار مللی که از لحاظ تعداد، اکثریت داشتند، بی‌آنکه مساله‌ای مطرح باشد، گروه‌مردمانی زندگی می‌کردند که زبان و آداب و رسوم خود را داشتند. البته جای انکار نیست که این گروه‌ها به علت اقتصادی و مخصوصاً فرهنگی، از اکثریت تبعیت می‌کردند و این تبعیت را ننگ نمی‌دانستند. بسیار بوده و هستند کشورهایی که از گروه‌های کوچک تشکیل شده‌اند. گروه‌های بی‌شمار هندی، قرن‌ها در کنار هم می‌زیسته‌اند و مساله‌ای که موجب تفرقه باشد نداشتند. در صورتیکه به علل سیاسی، از روزی که انگلستان از هندوستان دو کشور جداگانه ساخت، در همان شبه‌قاره، زدوخوردهای خونین به وجود آمد. همچنین یهودیان و مسلمانان در فلسطین در جوار هم به سر می‌بردند و فقط پس از سیاست جنایتکار هیتلری‌ها بود

که متفقین، برای آسایش خاطر خود، در این سرزمین کوچک دو دولت ساختند که عملاً نمی توانند در آن بگنجند.

ایران متشکل از گروه های مردمانی است که بسا ریشه های جداگانه دارند: بلوچ ها، ترکمن ها، لرها، کردها... این ها در واقع قبایلی هستند با آداب و رسوم و حتی زبان های غیرفارسی. ولی همگی خود را ایرانی دانسته اند و جنگ سالهای هشتاد میلادی با عراق نشان داد که خوزستانی های عرب زبان، در مقابل اعراب عراقی با شهامت تمام از ایران دفاع کردند و تاکنون نیز، با وجود دسیسه های مداوم، نه آذربایجانی ها به آذربایجان قفقاز پیوسته اند و نه کردها - برخلاف کردهای عراق و مخصوصاً ترکیه - خود را غیر ایرانی می دانند. زیرا با اینکه حکومت جمهوری اسلامی با تمام مردم ایران خشونت به خرج داده است، اکثریت فارسی زبان ملت ایران، کمتر رفتار برتری طلبانه نسبت به دیگر گروه های کشور داشته اند. فراموش نشود که حتی در همین حکومت اسلامی، ارمنی های مسیحی با شیعیان به جنگ با عراق رفتند و نام های کوچک همشاگردی های یهودی من، شکرالله و روح الله بود.

البته کنش و واکنشی که حاصل رفتار دولت ها با اقلیت ها بوده، اغلب نتایج شومی به بار آورده است. بسا اقلیت هایی که چون از حکومت مرکزی رضایت نداشتند و یا خود را قربانی اکثریت دانسته اند، وسیله و همکار دشمنان و یک کشور خارجی شده اند. خوبروی از ادوارد بنش، رئیس جمهور اسبق چکسلواکی جمله ای نقل می کند که تا اندازه ای علت نارضایتی اقلیت ها را روشن می سازد. گویا بنش با مشاهده مسایل بغرنج اقلیت های اروپای شرقی و مرکزی، گفته است: "پیش از شروع تعریف اقلیت ها، باید حقوق اکثریت و تکالیف اقلیت را روشن کرد." یعنی اکثریت صاحب حقوق است و اقلیت مکلف! اقلیت باید وظیفه داشته باشد و اکثریت از مواهب حقانیت خود استفاده نماید! آیا اینگونه تبعیض می تواند مایه همزیستی مسالمت آمیز باشد؟ هرگز نه. گذشته از جنبه های جغرافیایی، مردم شناسی، سیاسی و مخصوصاً اقتصادی، مشخصه اقلیت ها در این است که صاحب فرهنگ (به معنای اعم واژه) خاص خود می باشند، یعنی از روش معمول زندگی روزمره گرفته تا زبان و مذهب و آداب و رسوم، راه و روشی غیر از مال اکثریت مردم یک کشور مستقل دارند و به عنوان انسان، باید خصوصیات ایشان محترم شناخته شود و از تمام حقوق کشوری که در آن جای دارند بهره مند شوند. اگر یک عدالت همگانی در کار نباشد، اجباراً خصومت سربلند می کند. پاسکال می گفت، "چون نتوانستیم عدالت را به قدرت برسانیم، قدرت را عدالت تلقی کردیم!" و هگل در کتاب "فلسفه حقوق" جایی که قانون را بررسی می کند، می نویسد: "ناپلئون خواست یک قانون اساسی پیش ساخته ای را بر اسپانیا تحمیل کند و نتوانست، زیرا قانون اساسی هرکشور

مهرگان

حاصل کار قرون گذشته یک ملت است. "چنانکه آزادی دموکراتیک را باید به دست خود تسخیر کرد و نص آن به جبر، قابل فهم و پذیرش نیست.

اگر این دو فکر را باهم در نظر بگیریم، می بینیم که تنها راه صلح و صفا و حل مشکلات بین اکثریت و اقلیت ها، محترم داشتن موجودیت اصول فرهنگی و تقسیم عادلانه قدرت است. تا روزی که اکثریت یک کشور به فرهنگ و موجودیت گروه های کوچکتر نظری تحقیرآمیز داشته باشد و آن ها را از خود نداند، اقلیت در جامعه تلفیق نمی شود و می کوشد در حصارى که به دورش کشیده اند محفوظ بماند. و برعکس، در جوامعی که اقلیت ها محترم شمرده شوند و بتوانند آزادانه با دیگر شهروندان تماس داشته باشند، چه بسا که به دانش و فرهنگ آن جامعه می افزایند

بحث در چگونگی به وجود آمدن "مساله اقلیت ها" سر دراز دارد و باید اعتراف کنم که دکتر خوبروی در این زمینه سخت کوشا بوده و در کتاب خود با موشکافی، از مدارک و پژوهش هایی که تاکنون انجام شده، کاملاً استفاده کرده است.

اکثریت ها

کاش خوبروی پاک، با همین بصیرت رساله ای در چگونگی و هویت اکثریت ها بنویسد. مگر نه اینکه در دیباچه کتابش می گوید: "امروز دیگر کلمه اقلیت، آن معنای محدود پیشین را ندارد و کاربرد گسترده تری پیدا کرده است....." ؟

"از سوی دیگر در روزگار ما، اقلیت هایی وجود دارند که جزو گروه فرادست (مسلط) جامعه هستند. اینگونه اقلیت ها ممکن است حتی به گروه هایی که از اکثر عددی هم برخوردارند، ستم روا دارند. چنین گروهی، نه از دیدگاه حقوق بین الملل و نه از نظر جامعه شناسی، اقلیت محسوب نمی شود." البته چنین کاری سخت دشوار و پرخطر است. زیرا اگر به سبب ضعف، مردمی سالوس شده ایم، باید در نظر بگیریم که در دنیایی بر پایه دو قطب بد و خوب به سر می بریم. بیچاره ژان پل سارتر سال ها در پشت مجله Temps Modernes هشدار می داد که باید از مانویت که بر دو قطب نیک و بد استوار است حذر کرد.

در دنیایی که در قرن بیست و یکم! رسماً دو گروه مشخص شده اند: گروه خوبان فرشته آسا و گروه پلیدان شرور!، در چنین عصری چگونه می توان شهادت داشت و از "اکثریت قلیل" صحبت کرد؟ از قبيله گرفته تا دولت های مثلاً آزاد، همه باید زبان بسته، مطیع بزرگتر و بزرگترین باشند، تا بتوانند به زندگی بخور و نمیرشان ادامه بدهند. علاوه بر این، در دنیای امروز، با وجود وسایل بیسابقه ای که کوچکترین تصویر یا خبر در دسترس همگان است - به جز یک مشت ایرانی محکوم

به زندگی قرون وسطایی - کیست که اثر یک پژوهشگر فارسی زبان را بخواند؟ گیرم که چنین اثری خوانده شود، آیا محل بحثی برای آن وجود دارد؟

بنابراین، نه تنها ما ایرانی ها، بلکه بیشتر مردم دنیا، تابع یک گروه کوچک "اکثریت" هستیم. هرآینه در نظر بگیریم که کشورهای اروپایی، با وجود قدرت های قابل توجه، مجبور شده اند سازمانی به نام (موقت!) "اروپای متحد" بسازند تا بتوانند از حقوق خود دفاع کنند، برای کشورهایی که اگر رودر بایستی را کنار بگذاریم در شرایط مستعمره زندگی می کنند، چه حقوقی می توان تصور کرد که بیشتر از حقوق اقلیت های توسری خور باشد؟

می گویند همیشه به شکل عروسک های روسی که ماتروشکای کوچکتر در درون عروسک بزرگتری جای دارد - هر گروه کوچک افراد، در داخل حکومت مرکزی، یک اقلیت محسوب می شود و خود این حکومت در مقابل حکومتی تواناتر، نوعی اقلیت است. بحث بر سر بزرگی و کوچکی گروه ها نیست، بحث بر سر این است که آیا در یک جهان متمدن، مهترها باید حق و حقوقی برای کهنترها بشناسند یا نه؟ آیا پای گذاشتن بر بیابان برهوت کره ماه و داشتن تکنولوژی آخرین فریاد اجازه می دهد که بقیه مرم دنیا از خانه و پزشک و غذا محروم شوند؟ آیا شرکت های بین المللی باید دنیاگیر شوند و کارخانه های کوچک و نسل صنعتگران و پیشه وران و دهقانان را براندازند؟ می گویند که این اقتصاد است که میزان توانایی را تعیین می کند. آیا توسط توان اقتصادی باید مانع توسعه اقتصادی دیگران شد؟ می دانیم که دولت های اروپایی و سپس ایالات متحده آمریکا، توسط صنایع و کشف رموز فنون صنعتی به ثروت رسیده اند و می بینیم که ژاپن، از طریق صنعت خود توانست در جرگه هفت کشور صنعتی و ثروتمند دنیا قرار بگیرد. چرا به محض اینکه ایران خواست سری توی سرها در آورد، ناگهان یک رژیم گداپرور را بر آن تحمیل کردند؟ و نظایر ایران بسیارند که اگر نطق بزنند، مهر بلشویکی روی آنان می خورد. انگاری که بلشویک ها کوچکترین احترامی برای اقلیت ها داشتند! آیا زبان جاری و علمی و اداری مردم قفقاز و ترکستان شرقی را به اجبار زبان روسی نکردند؟

موضوع فقط اقتصادی نیست - هرچند که وضعیت اقتصادی درجه اهمیت نخست را داشته باشد - مساله ای را که "کوچک اکثریت" توجه ندارد، نابودی فرهنگ "بزرگ-اقلیت" هاست. زبان، که مهمترین پایه انسجام گروه مردمان است، همراه ضعف اقتصادی، روز به روز بی ارزش تر می شود. گذشته از زبان های شفاهی و لهجه ها، زبان هایی که از قرن ها پیش آثار نوشته شده دارند، به سوی نابودی می روند، ادبیات و فلسفه و فکرشان زدوده می شود. و حاصل آن؟ پذیرش اجباری دویست لغت از زبان "کوچک-اکثریت" است و نخبه های اقلیت را به داشتن یک ادبیات و یک

مهرگان

فکر واحد محکوم می کند همین وضع است. در مورد رسوم و آداب، سنت های فرهنگی، از تغذیه گرفته تا عشق‌بازی، از نقاشی گرفته تا موسیقی، از لباس و پوشاک گرفته تا مراسم ازدواج و برگزاری اعیاد، معماری و تزئین خانه. در واقع اقلیت زورمند از ما می خواهد که هویت خودمان را ترک کنیم و داشته هایمان را مدفون سازیم تا در جهان "متمدن" شیخ وار پذیرفته شویم. از همه مدهش تر روزهایی است که در پیش داریم. ولتر و دیدرو و ژان ژاک روسو و مونتسکیو فراموش شده اند و جنگ های صلیبی برنامه آینده اسلحه سازان نیرومند گشته است. آندره مالرو، نویسنده شهیر فرانسوی، پیش بینی می کرد که قرن بیست و یکم، "قرن مذاهب" است. بر این گفته او باید افزود که زور و پول، یا زور پول، که بنا بود یار و یاور دانش و حافظ حقوق بشر باشد و جهانیان را از تعصب، فقر، گرسنگی و بیماری برهاند، خوی حیوانی و بدویت را دوباره جان داده است و از هریک از ما حیوان درنده ای ساخته که آینده فرزندانمان را تار و شوم گردانده است.

سخن از "اقلیت ها" زمینه ای است برای بررسی دنیایی که در آن هستیم؛ باشد که کار قابل ستایش کسانی چون دکتر محمدرضاخو بروی پاک، دامنه گسترده تری یابد تا پته گروه های کوچکی که بر گروه های اکثریت مردم حاکمند، بر آب افتند.

پانویس ها

* غیر از این کتاب، دو اثر دیگر از خو بروی پاک (متولد ۱۳۱۷ در شهر رشت، دکترای حقوق بین الملل، مطالعه و پژوهش در دانشکده حقوق و موسسه علوم سیاسی لوزان، سویس) منتشر شده است:

۱- نقدی بر فدرالیسم، تهران، نشر و پژوهش شیرازه

۲- Une Republique ephemere au Kurdistan

Paris, L'Hamattan Editeur